

زندگی

خانه سعدی و قبر سیبویه در شیراز

از محمد علی معیری

زندگی

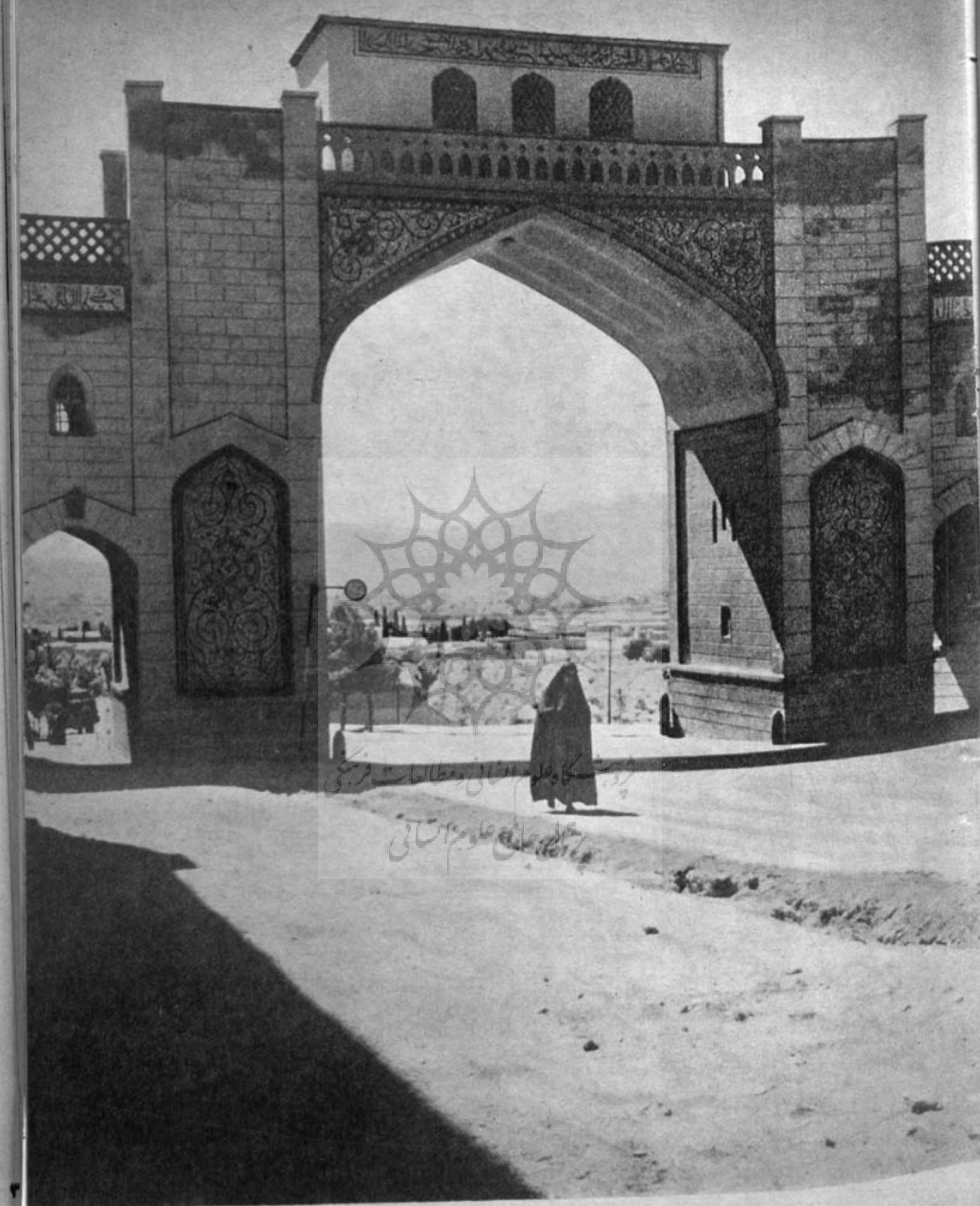
شهر بهشت آن شهر از علاوه بر آثار جاودانی مانند بقعه شاه چراغ، آرامگاه حافظ و سعدی و خواجه که در امان گرفته اینیه تاریخی و مهم دیگر چون مسجد نو، مسجد جامع، مسجد کبیر، مدرسه خان، مزار سیبویه، آرامگاه شاه شجاع، مقبره آتش خاتون دختر اناپک سعدین ابوبکر، بقعه معروف به بی بی دختران (بی بی خدیجه دختر امام زین العابدین) - تکیه هفت تنان و چهل تنان و بالاخره باغهای قدیمی و زیبا از قبیل باغ ارم، گلشن، دلگشا، جهان نما و غیره در هر گوشه و کنارش جلب نظر میکنند که متاسفانه بعضی از آنها بدست فراموشی سپرده شده و بر اثر گذشت ایام و عدم رسیدگی بوضع رفقت بار در آمده است که اگر چند سالی نیز بدین متوال بگذرد نسل آینده از آنها اثری نخواهد یافت. از جمله این آثار فراموش شده مدفن سیبویه عالم معروف است که در محله سنک شیاه بروزی اسفندار افتاده و جز معدودی از شیرازیان بقیه اهالی از وجود آن در زادگاه خویش بی خبرند.

روزی که بمن زیارت قبر آن بزرگوار آهنگ محله سنک شیاه کردم گذشته از آنکه باران بشدت مهبازید و عبور از کوچه های تنگ و ناهموار در میان گل ولای سخت دشوار بود و شوارتر از آن یافتن مقصد می نمود زیرا عابر و کاسب و ساکنان کوی و برزن از شنیدن نام سیبویه چنان قیافه ای نشان میدادند که گوئی هرگز این اسم را نشنیده اند و اساساً نمیدانند که صاحب آن انسان است یا چیز دیگر! سرانجام پیری پاره دوز که در کنج کوه محفرو نیم تاریک خود بوسله زدن چند گیوه مشغول بود بمقصد رهنمونم گشت و چون محلی را که در جستجویش بسودم بمن نمود نخست پنداشتم که اونیوز از مطلب بی خبر است و باشیاه راهنمایم شده ولی پیر با فراست از نگاهم فکر مرا دریافت و کاسی فراتر نهاده با اشاره دست حفره ای مملو از زباله را درون دیواری کلی بمن نمود و بلهجه دلنشین شیرازی گفت: «ها بله، قبر اینجاست!»

صلحه مقابل را ورق بریند

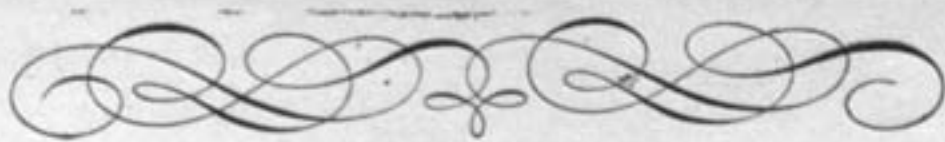
دروازه قرآن شیراز





شهرستان کاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجموعه آثار و اسناد



چون بكمك راهنمای سالخورده و دوتن جوان رهگذر که بشماشا ایستاده بودند زباله‌ها را از درون سوراخ دیوار بیرون کشیدیم سنک سیاه رنگ قبری نمایان شد که نیمی از آن زیر دیوار خانه مجاور پنهان بود و همینکه از چگونگی جویساشدم گفتند: «تا چند سال پیش اینجا چهار دیواری بود که عبوزی بعنوان متولی در آن مسکن داشت و شبهای جمعه شمع روی قبر می افروخت ولی پس از مرگ او کاشانه بالمره متروک ماند و سرانجام صاحب منزل مجاور قسمتی از آنرا بفضای خانه خود افزود.»

اکنون باز کردیم باصل مطلب و منظور از بیان این مقدمه: سیبویه عالم نامی علم نحو که در واقع پایه گذار لغت و قوانین زبان عربی بوده است و دنیای عرب بوجود او افتخار و مباهات میکند و هنوز نوشته‌هایش را حجت می‌شمارد ایسرانی بوده و برای ایسران و ایسرانی در میسران هزاران افتخار اینهم افتخاری دیگر که واضع لغت و قانون زبان پر دامت عرب یک تن از فرزندان برومند این سرزمین زنده پرور باشد.

تابستان گذشته روزی درونک بخانه خویشاوندی رفتم و آنجا بایک تن از اهل لبنان آشنا شدم. وی از ارباب اطلاع بود و چون به صحبت نشستیم سخن از شعرا و بزرگان ایران و آثار تاریخی شیراز و اصفهان به میان آمد. ضمن گفتگو اظهار داشت: «بیشتر مفاخر بزرگ عرب ایرانی بوده اند ولی در میان ایرانیان نامی از آنان نمی‌شنوم. . . تصمیم دارم که در اولین فرصت بزیرت قبر سیبویه که گوید در شیراز است بشنایم.» آنکاه راجع به محل و چگونگی آرامگاه پرسشهایی کرد که من در پاسخ بگوتهای پرداختم زیرا شرم آمد که او را از وضع حقیقی مدفن آن دانشمند بی‌همتای ایران آگاه سازم و در دل میگفتم: تا قبر بدان وضع رفت بار باقی است خدا کند هرگز گذارت بشیراز نیفتد.

درباره اینکه چرا تاکنون باین مهم توجه لازم نشده و تجلیلی سزاوار مقام بلند سیبویه ایرانی بعمل نیامده و آرامگاهی درخور برای وی بنا نشده است از شیرازیان آگاه شنیدم که اقدام انجمن آثار ملی و اداره باستان شناسی منوط بتمامین اعتبار لازم و احداث خیابانی است که باید از محله سنک سیاه و نزدیک قبر بگذرد که گویا تکلیف تأمین اعتبار آن نیز نامعلوم است و در نتیجه نمیتوان پیش بینی کرد که سرانجام نحوه عمل چه خواهد بود و مرز بزرگترین عالم نحوی کی از وضع اسفانگیز خود بیرون خواهد آمد؟

امروز که دیگران بیپوده میکوشند خود را در سایه نام بلند آوازه مفاخر علم و ادب ایران زمین کشند و از این کار بناروا بر خود بیبالند بر ایرانیان پاك نهاد و قدر شناس است که باحیای آثار ملی و زنده ساختن نام بزرگان خود توجه خاصی مبذول دارند و در این راه مقدس از دل و جان بکوشند تا بر سخن جامه عمل پوشانند و پیش از آنکه کار از دست رفته باشد کاری از پیش برند.

موضوع دیگر که لازم است بآن اشاره رود خانه سعدی است. در کوچه پشت مسجد نو خانه کوچک قدیمی واقع است که به «خانه سعدی» مشهور میباشد. این خانه باتمام کوچکی حال و گویائی بخصوص دارد و در طبقه فوقانی دارای ایوانی با ستونهای ظریف چوبی و آلت کاری است که خالی از روح شاعرانه نیست. در وسط حیاط کم وسعت خانه، دوتنه درخت کهنسال برهم پیچیده و یک جفت کبوتر چاهی که گوئی خوبی سحرانی را از یاد برده اند بر شاخسار آن ماوا گزیده و باناله‌های عاشقانه خود بخانه خموش روحی مرمره میبخشند.

چون درباره اینکه خانه مزبور مسکن سعدی بوده یا نه مدرکی روشن در دست نیست آنرا درخور توجه نمی‌شمارند و حال آنکه همانقدر که احتمال می‌رود خانه سعدی نباشد بهمان اندازه امکان دارد که بوده باشد زیرا:

۱- باقرب و منزلتی که سعدی را نزد اتابک بود بسیار طبیعی مینماید که در جوار مقر حکمفرمایی مسکن گزیده باشد و بطوریکه گفته شد خانه منظور در کوچه پشت سرای اتابک واقع است.

۲- در مسجد نو حجره‌ای هست که آنرا مدرس سعدی میخوانند و باز

بسیار طبیعی است که شیخ اجل در نزدیک مسجد و محل تدریس خود خانه اختیار کرده باشد.

۳- در این شعر:

تانشوی ز مسجد آدینه بانک صبح یسا از دسرای اتابک غریو کوس
شاهرتیرین سخن شیراز بطور غیر مستقیم به محل سکونت خویش اشاره کرده و چنین برمیآید که در فاصله بین مسجد آدینه و سرای اتابک میزیسته و بامدادان که در بستر راحت دیده میکشود و شاید بیتی چند شعر تر میسروده از سوتی بانک مؤذن را از مسجد جامع و از سوی دیگر غریو کوس را از مقر فرمانروائی میشنیده است. خانه مورد بحث نیز درست در فاصله مسجد جامع که نزدیک بقعه شاه چراغ واقع است و سرای اتابک که اکنون مسجد نو خوانده میشود قرار دارد.

ضمناً درباره چگونگی تبدیل سرای اتابک به مسجد یاد آور میشود که فرزند سعد بن ابوبکر را بعماری صعب روی نمود و بهم آن میرفت که از دست رود. پدر نذر کرد که هر گاه فرزندش از خطر برده مقرر خویش را به مسجد تبدیل سازد. فشارا بعمار شقایفت و اتابک به بعد وفا کرد.

۴- تاکنون کسی برای بازدید خانه مورد بحث دیناری نپرداخته تا تصور رود که نسبت دادن آن بسعدی بمنظور استفاده مادی بوده است. آقای علامه مالک فعلی خانه سعدی مردی روشندل و مهمان نواز است و آنرا که گاه و بیگاه برای دیدار خانم سراینده بزرگ ایران بمنزل وی میروند مانند دیگر شیرازیان نمیکوی مهمان دوست پانهایت خوشروئی و مهربانی می پذیرد و هر گاه خود نیز در منزل نباشد اهل خانه در راه لطف بروی مراجعه کنند. میکشایند. با آنچه گفته شد گمان نمیرود که سزا باشد به «جرم» اینکه سنک نوشته یالوچی دایر بر تائید موضوع بردیوار خانه دیده نمیشود آنجا را در زمره آثار درخور توجه شمارند و در سرود و «محکوم» شناختن آن اصرار ورزند.

عشق و تعلقی که مرا با شیراز و شیرازیان است هر ساله بسوی آن سرزمین مهر آئینم میکشاند. بهار امسال هفتمین بار بود که توفیق سفر بان دیار و زیارت تربت حضرت خواجه شیراز دست داد. بیجانیت که در پایان مقال از اشعاری که در شب زنده داری بر سر مرزار سروده شده یاد شود:

«راز»

تا چند نهان ماند از مونس جان رازم؟

از راه جنون خواهم زان پرده براندازم!

از شوق کیمت مستم دل برده‌ای از دستم

باجان بتو پیوستم ای حافظ شیرازم

تا عزم سفر کردم زی در که مهر تو

تا که بنوا آمد از نو دل جانانازم

مستانه و دیوانه میگریسم و میرقصم

از آنکه توئی امشب هم صحبت و هم رازم

با آنکه بیایت سر بنهاد و مندهوشم

در آتش مشتاقی میسوزم و میسازم

مستیم و عجب بزمی در کوی صفا داریم

ای کاش زدر آید آن نو گل پر نازم

از حسرت لبهائیش بر نغمه بلب دارم

باشد بنوا آید گس بشنود آوازم

بگذار برون افتد از پرده ساز عشق

اندر حرم جانان پر شور و شرر رازم

«مسحور» چه غم دارد تا حافظ جان با اوست

گو ناز کند بیجا آن دلبر طناسم

